

شهید عباسعلی بوالخیری



نام پدر	حسن
تاریخ تولد	۱۳۴۰/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر - بوشهر
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۷/۲۶
محل شهادت	سومار
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	کادرزمینی ارتش
شغل	کادرزمینی ارتش
تحصیلات	سوم راهنمایی
مدفن	بوشهر

زندگینامه

بسمه تعالی

چون آخر زمان فرا رسد (شهادت) خوبان امت مرا گلچین میکند

حضرت محمد(ص)

ما راضی به جنگ نبودیم و نیستیم لیکن اگر کسی تعدی بکند دهان او را خرد میکنیم

امام خمینی

بار دیگر دست خون آشام شیطان بزرگ در لباس مزدورش صدام سربازی فداکار ورهرو اسلام را از ما ربود و شهیدی دیگر بر خیل شهدایمان افزود و ما را در راه مبارزه و قطع ید آمریکا و اذنباشی در منطقه مصمم تر و ایام نابودی و استحلال خود و نوکران مزدورش را نزدیکتر ساخت در این راه هر چند عزیزی گرانقدار را از دست میدهیم اما چه زیبا تر از این که لباس ذلت بتن نمکنیم و حسین گونه می میریم تن به سازش و صلح تحمیلی نمیدهیم. شهید عباس بوالخیری همچون دیگر شهدایمان هدیه ای است در راه استقرار همیشه جاوید اسلام در سرتاسر گیتی به رهبری و مرجعیت امام خمینی، امید است که ادامه دهنده گانی صدیق در اره خونبارشان باشیم.

شهید عباس بوالخیری در سال ۱۳۴۰ در بوشهر کوی جفره ماهینی در خانواده ای مذهبی و ماهیگیر چشم به جهان گشود، تحصیلات خود را تا کلاس سوم راهنمایی ادامه داد. در ایام تحصیل بود که مادر خود را از دست داد در این شرایط که خانواده از بی مادری رنج می برد شهید با از خود گذشتگی علاوه بر نقش برادری و وظیفه سنگین مادر را در قبال خانواده پدرش گرفت و با اخلاق شیرین و پسندیده خود کمبود مهر و محبت مادر را در خانواده نسبت به برادران کوچکتر و خواهر کوچکش پر میکرد. تا قبل از اعزام بخدمت مقدس سربازی پروانه وار در اطراف خانواده میچرخید. وی به گرفتن روزه عادت داشت و هنگام سحر اغلب همسایه ها را جهت صرف سحری بیدار مینمود از شوخ طبعی عجیبی برخوردار بود و همین باعث شده بود که در بین جوانان محل از محبوبیت فراوانی برخوردار شود. ضمناً در باشگاه ورزشی سکان بوشهر در رشته فوتبال ورزش می کرد. و از فوتبالبستهای ماهر جوانان بوشهر و باشگاه و سطح شهر بشمار می رفت. در میان ورزش دوستان علاقمندان فراوانی داشت.

در تاریخ ۱۵/۸/۵۹ بخدمت مقدس سربازی اعزام گردید. از آنجا که جنگ تحمیلی شیطان بزرگ بر امت اسلامی تحمیل شده بود شهید پس از طی دوره آموزش جهت نبرد با مزدوران صدامی مشتاقانه گام در حریم دفاع از مکتب و شرف اسلامی و عزت کشور خویش گذارد. و به جبهه حق علیه باطل اعزام گردید. در اکثر عملیات پیروزمند سپاه اسلام شرکت و مسئولیت خطیر تیربار را به عهده داشت از جمله در عملیات پیروزمند بیت المقدس و فتح المبین و آزادسازی سایت ۵ (پنج) و رقابیه که بنا به اظهارات همسنگران تعداد کثیری از مزدوران صدامی را بهلاکت میرساند. و بارها تا مرز شهادت پیش میرود. در موقعیکه به مرخصی می آمد از دلاوریها و حماسه آفرینیهای لشکر اسلام و ضعف و زبونی صدامیان شرح، میداد و همیشه از پیروزی نهائی رزمندگان صحبت میکرد. از پیامهای دلگرم فرمانده کل قوا (امام خمینی) و تأثیرات پیروزی آفرین آن در جبهه سخن میگفت تا اینکه در روزهای اواخر خدمت در تاریخ ۳/۸/۶۱ در ماه محرم ماه ایثار و پیروزی (هل من ناصر) امامش را لبیک گفت و عباس گونه به شهادت رسید. و به خیل شهدای همیشه جاوید مان پیوست و با ریختن خون خود دینش را نسبت به انقلاب اسلامیمان و امام ادا کرد. برآستی که اینان زندگانشان را با مردگانی متحرک.

روحش شاد ، راهش جاوید ، خانواده شهید عباس بوالخیری

والسلام

خاطرات

«ایثار»

پدر ، مرد دریا ، مرد رنج کشیده ای که داغ فرزند و همسر هنوز در گوشه قلبش مانده از عشق پسرش به خانواده می گوید :

«عباس پاک و سربه راه بود . بعد از فوت مادرش، او کارهای منزل را انجام می داد. تمام آن مدت ، هم درس می خواند هم برای کمک به من به دریا می آمد و هم نمی گذاشت خواهران و برادرانش، جای خالی مادر شان را احساس کنند. در دوران سربازی هم مرتب با ما تماس می گرفت چرا که نگران اوضاع خانه و خانواده بود».

«آقای گل»

عباس ، در کنار درس و کار ، به ورزش نیز می پرداخت و یکی از بازیکنان بنام «بوشهر» در زمان خود محسوب می شد.

برادرش از افتخارات عباس یاد می کند:— «عباس عضو تیم «سکان جفره ماهینی» بود و باعث شد چند سال پی در پی ، این تیم قهرمان دسته اول مسابقات فوتبال «بوشهر» شود . خود عباس هم در یک دوره ، به مقام آقای گل مسابقات دست یافت . او به دلیل مهارت در بازی فوتبال ، به عنوان بازیکن در تیم «منتخب جوانان بوشهر» ، انتخاب شد و به مسابقات بین استانی ، راه یافت.

ولی با وجود تمام این موفقیت ها ، هیچ گاه نسبت به دیگران احساس برتری نکرد و شاید به واسطه همین فروتنی بود که دوستان زیادی داشت و همه به او احترام می گذاشتند .»

«چاووش گوی سحر های ماه رمضان»

آن زمانی که در کوچه های شهر ، طبل بیدار باش می نواختی و مردم شهر را به روزه داری دعوت می کردی ، فرشته ها به دور دستهای تو حلقه زده بودند و با هر نفسی که از طبل بیرون می آمد ، به تو سلام می دادند و روز شهادت فرشته ها به سجده افتادند در برابر تو !

برادر شهید از آن دوران می گوید: «عباس ارادت خاصی به اسلام داشت و در ایام عزاداری، در مراسم تعزیه که طبق سنت محله برگزار می شد، شرکت می کرد . او از کودکی با مراسم عزاداری که توسط «مرحوم جهانبخش کردی زاده» (بخشو) اجرا می شد ، آشنا بود و به این قبیل، مراسم ، علاقه زیادی داشت . او در ماه مبارک رمضان هم هنگام سحر ، با طبل و چاووش و با صوت دلنشین خود مردم را به روزه داری فرا می خواند.»

«محاصره دشمن»

برادر شهید چنین می گوید:

«در سال ۵۹، بعد از آغاز جنگ تحمیلی، عباس بارها برای اعزام به جبهه، نام نویسی می کرد. ولی هر بار به دلیلی موفق به حضور در جبهه نشد. تا اینکه همان سال (۱۳۵۹) داوطلبانه، به خدمت سربازی اعزام شد. یگان خدمتی اش، تی ۵۵ هوابرد «شیراز» بود. ولی به منطقه عملیاتی فرستاده شد و در عملیاتی «فتح المبین» و «بیت المقدس» شرکت کرد. در یکی از همین عملیاتها، او و همزمانش در محاصره دشمن قرار گرفتند که با مقاومت و از خود گذشتگی آنها، حلقه محاصره شکسته شد و آنها رهایی یافتند.

«یکی از هزاران گل پر پر شده»

عشق به وطن و اسلام، او را به مردی مبدل کرده بود که نه تنها از مرگ نمی هراسید، بلکه به استقبال آن می رفت.

پدر عباس از فرزندش می گوید: «روزهای آخر خدمت سربازی اش بود که با ما تماس گرفت. بعد از احوال پرسی به من گفت: «اگر اتفاقی برای من افتاد، شما ناراحت نشوید و برایم اشک نریزید و به خدا توکل کنید. به خدا قسم وقتی پر پر شدن جوانان را هر روز جلوی چشمانم می بینم، خیلی غصه می خورم. شما فکر کن اصلاً فرزندی به نام عباس نداشتی». گاهی با خود فکر می کنم که عباس برای ماندن در این دنیا و برای ما ساخته نشده بود. بعد از شهادتش، به محل شهادتش رفتم، آنجا را از نزدیک دیدم و خاک مقدس آنجا را بوسیدم».

«شهادت»

عباس در روزهای آخر خدمت به سر می برد، اما تقدیر الهی بر این بود که این مرد خدایی، با شهادت از این دنیای فانی بگذرد و عاشقانه به سوی معبود پر بکشد. او در تاریخ ۲۱ مهرماه سال ۱۳۶۱ بر اثر اصابت ترکش ناشی از انفجار خمپاره به شهادت رسید.

برادر شهید می گوید: «۱۰ روز بعد از شهادت عباس □ زمانی که ما هنوز مطلع نشده بودیم - تلگرافی از طرف یکی از دوستان عباس از «لاهیجان» به دست ما رسید به این مضمون که «عباس جان! خبر سلامتی ات را هر چه سریعتر به ما برسان!» این موضوع ما را بسیار نگران کرد. مخصوصاً که در آن زمان هیچ اطلاعی از عباس نداشتیم. زمانی که خبر شهادتش را آوردند، فهمیدیم که برای رساندن آذوقه و مهمات به وسیله خودرو، عازم خط مقدم بود. در بین راه، به کمین نیروهای دشمن بر می خورد و هدف خمپاره ی دشمن قرار می گیرد. در این حادثه عباس از ناحیه پهلوی و کلبه به شدت مجروح می شود و بعد از انتقال به بیمارستان، در آنجا به شهادت می رسد. ما بعداً متوجه شدیم فردی که تلگراف را فرستاده بود در حادثه ای دیگر به خیل شهدا پیوسته است.

«تاسوعای ۱۳۶۱»

پدر از تاسوعا، از شهادت از عشق می گوید:

«تاسوعای سال ۶۱ بود. زمانی که برای شرکت در مراسم سینه زنی، به حسینه محل رفته بودم، رفتار دوستان عباس به نظر من مشکوک آمد. آنها بیشتر از هر سال گریه می کردند و با دیدن من، بیش از پیش، اشک ریختند. من آن شب کاملاً گیج شده بودم. فردای آن روز (عاشورا)، خبر شهادت عباس را آوردند و این در حالی بود که عباس سه روز قبل با ما تماس تلفنی داشت. شبی که با ما تماس گرفت هوا ابری بود و باران شدیدی می بارید. ما به سختی، صدای یکدیگر را می شنیدیم و در نهایت، مکالمه، بدون خدا حافظی عباس قطع شد. فردای همان شب عباس به شهادت رسید.

«خواب پدر»

پدر شهید در خواب می بیند:

«سه روز بعد از اینکه از شهادت عباس با خبر شدیم؛ مادرش به خوابم آمد و به من گفت: «عباس، تنها فرزند تو نیست. فرزند من هم هست و حال نزد من است. تو نگران او نباش! عباس اینجا تنها نیست. دوستان و هم سن و سالان خودش، اینجا، بسیار زیادند». بلکه عباس افتخاری شد برای من و مادرش.»

«کلام الهی به خون عباس رنگین است»

برادر عباس از آخرین نامه و آیه های رنگین خدا می گوید:

— «بعد از شهادت، محتویات جیب او را برای ما آوردند، تکه هایی از آخرین نامه هایی که من برایش فرستاده بودم، یک فیش کمک نقدی به جبهه (در حالی که عباس خود سرباز بود و حقوق یک سرباز، آن زمان بسیار ناچیز بود ولی او بخشی از همان حقوق را به جبهه می داد) و یک قرآن جیبی کوچک که آیه های آن، آغشته به خون عباس بود، تنها چیزهایی بود که هنوز برای ما به یادگار مانده است.

— «تی ۵۵ هوابرد به یاد شهدا، بنای یادبودی در مناطق «سومار» و «نفت شهر» ساخته است و اسامی تعدادی از شهدا را در سنگ یا بود آن قید کرده است. نام عباس در آن جمع، همچون سایر شهدا می درخشد».



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران